

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 20, No. 2, Spring 2020, 127-150
Doi: 10.30465/crtls.2020.5260

A Critical Review of “*An illustrated English-Persian Dictionary of Prehistoric Archaeology*” (Vol. 2)

Kourosh Roustaei*

Abstract

This is a critical assessment of the second volume of the book *An Illustrated English-Persian Dictionary of Prehistoric Archaeology*, written by Seyed Mansour Seyed Sajadi. The book suffers from several shortcomings which have been discussed in detail, especially the ambiguities and wrong information of the entries. It is obvious that the sources of gathering information about the entries, especially those related to the Iranian archaeology, have been outdated. No mention of the new sites and regions explored in Iran during the last two decades is seen in the book. Even the information of classic sites, like Sarab and Sialk, excavated over thirty years ago, is, in most cases, superficial and incomplete. Almost all dates for the Iranian sites are wrong. There is little attention to the Iranian entries than they deserved. With several examples, it has been shown that the word “prehistoric” in the title of the book is nothing but a superficial endeavor to attract the readers. The frequency of wrong, vague, and incomplete information in the book is too high to be regarded as a reliable source of information for students.

Keywords: Archaeology, Prehistory, Critique, Translation

* Assistant Professor of Archaeology, Archaeological Research Institute, Research Institute of Cultural Heritage and Handicrafts, k.roustaei@richt.ir

Date received: 2019-11-02, Date of acceptance: 2020-03-02

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
ماه‌نامه علمی (مقاله علمی - پژوهشی)، سال بیستم، شماره دوم، اردیبهشت ۱۳۹۹، ۱۲۹-۱۵۰

بررسی و نقد کتاب فرهنگ مصور باستان‌شناسی دوران پیش از تاریخ، انگلیسی - فارسی (جلد ۲)

کوروش روستایی*

چکیده

مقاله حاضر نقد شکلی، ساختاری، و محتوایی جلد دوم کتاب فرهنگ مصور باستان‌شناسی دوران پیش از تاریخ (انگلیسی - فارسی) است. در این نوشته، با مثال‌های متعدد بحث شده که صفت «پیش از تاریخ» برای کتاب عنوانی بی‌ربط است. اشتباه‌های آشکار و فراوانی در اطلاعات ارائه‌شده، به‌ویژه دربارهٔ محوطه‌های ایران، دیده می‌شود. یکی از ایرادات جدی کهنه‌بودن مطالب آن است. هرآنچه از محوطه‌های ایرانی می‌بینیم، آن‌هایی است که بیش از چهاردهه پیش پژوهیده شده است. در نظر نگرفتن اولویت در انتخاب مدخل‌ها از ایرادات مهم کتاب است، درحالی‌که مدخل‌های کم‌ارتباط با باستان‌شناسی ایران و خاور نزدیک گاه به تفصیل بحث شده، مدخل‌های مرتبط با باستان‌شناسی ایران به‌یقین نادیده گرفته شده است. اطلاعات اشتباه دربارهٔ مدخل‌های ایرانی آن‌چنان است که سودمندی این کتاب را برای دانشجویان نه فقط به‌حداقل رسانده، بلکه زیان‌بار است. الگوی کلی کتاب به شکلی است که گویا کلیت کتاب با گرت‌برداری از یکی از نمونه‌های خارجی ترجمه و تدوین شده و آن‌گاه مدخل‌های ایرانی با اطلاعات مبهم، ناکافی، و در بسیاری موارد اشتباه به آن افزوده شده است. در این نوشته، اطلاعات اشتباه شماری از مدخل‌ها با آگاهی‌های درست و به‌روز توضیح داده شده است.

* استادیار باستان‌شناسی، پژوهشکده باستان‌شناسی، پژوهشگاه میراث فرهنگی و صنایع دستی،
k.roustaei@richt.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۱۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۱۲

Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

کلیدواژه‌ها: نقد باستان‌شناسی، پیش از تاریخ، دانش‌نامه، فرهنگ توصیفی.

۱. مقدمه

در سال‌های اخیر، بازار کتاب‌های علمی رونق نسبتاً چشم‌گیری در حوزه واژه‌نامه‌ها و دانش‌نامه‌های انواع رشته‌های دانشگاهی داشته است. این امر از پی‌آمدهای تأسیس گروه‌های آموزشی رشته‌های گوناگون و، متناسب با آن، افزایش شمار دانشجویان در دانشگاه‌های کشور است. اما رونق این‌گونه کتاب‌ها الزاماً بیان‌گر کیفیت تهیه و تنظیم آن‌ها نیست، زیرا تدوین چنین کتاب‌هایی نیازمند سال‌ها مطالعه و مهارت‌افزایی در رشته دانشگاهی موردنظر است. از دو گروه کتابی که در بالا نام بردیم، واژه‌نامه و دانش‌نامه، شاید «برساختن» اولی برای بسیاری کارچندان سختی به‌نظر نرسد، اما کتاب‌هایی از نوع دانش‌نامه یا آن‌گونه که برخی «فرهنگ توصیفی» می‌نامند، دشوارتر از «برساختن» واژه‌نامه است، زیرا به تشریح و توضیح مناسب مدخل‌های متنوع و پُرشماری نیاز دارد که برای تدوین مطالب آن‌ها باید منابع گوناگون را بررسی و فیش‌برداری کرد. به همین دلیل، می‌بینیم شمار دانش‌نامه‌ها در رشته‌های گوناگون بسیار کم‌تر از واژه‌نامه‌هاست.

در حوزه باستان‌شناسی، که موضوع این نوشته است، دانش‌نامه‌های گوناگونی به زبان‌های بیگانه منتشر شده است که بسیاری از آن‌ها کیفیت خوب و مقبولی دارند (برای نمونه، Kipfer 2000). تا آن‌جا که نگارنده این نقد می‌داند، پیش از کتاب موردنقد در این‌جا فقط یک کتاب با رویکرد «دانش‌نامه‌ای» یا «فرهنگ توصیفی» منتشر شده است (معیری ۱۳۸۹).^۱

۲. معرفی کلی اثر

کتاب فرهنگ مصور باستان‌شناسی دوران پیش از تاریخ، انگلیسی-فارسی نوشته سیدمنصور سیدسجادی است که آرمان‌شهر در بهار ۱۳۹۶ آن را منتشر کرده است. بررسی و نقد جلد نخست این کتاب را پیش‌تر نویسنده این مقاله منتشر کرده است (روستایی ۱۳۹۸). تفاوت ساختاری جلد نخست و دوم علت نقد این دو جلد در دو نوشته جداگانه است. در آن نوشته، گفته بودیم که جلد نخست ماهیتی اساساً واژه‌نامه‌ای دارد، اما جلد دوم فرهنگی توصیفی است. یعنی هر مدخل توضیحی از یک پاراگراف تا چند صفحه دارد و از این نظر شبیه «دانش‌نامه» است. ضمن این‌که پرداختن به موارد پُرشمار هر دو جلد در یک نوشته میسر نبود.

۳. نقد و تحلیل خاستگاه اثر

این کتاب ۵۰۶ صفحه و ۷۹۱ تصویر دارد. مطالب کتاب به دو بخش اصلی تقسیم می‌شود: ۱. بخش واژگان، که حجم اصلی کتاب را تشکیل می‌دهد (ص ۱-۴۶۲) و ۲. پیوست‌ها، که شامل پنج پیوست به این ترتیب است: پیوست ۱: «شاخصه‌های انسان‌سنجی» (ص ۴۶۳-۴۷۰)، پیوست ۲: «فهرست سلسله‌های پادشاهی مصری و نام فراغنه» (ص ۴۷۱-۴۸۵)، پیوست ۳: «اهرام مصر، معروف‌ترین اهرام مصر به شرح زیر هستند» (ص ۴۸۶-۴۸۸)، پیوست ۴: «فهرست نام پادشاهان ایلامی» (ص ۴۸۹-۴۹۴)، و پیوست ۵: «نام برخی از پادشاهان و سلسله‌های حکومتی بین‌النهرین» (ص ۴۹۵-۵۰۰).

در این کتاب، برای مدخل‌ها، که واژگان و اصطلاحات مرتبط با باستان‌شناسی است، توضیحی از یک پاراگراف تا چندین صفحه ارائه شده است. باید اشاره کنیم که در بررسی پیش‌رو در ارجاع به بخش‌های مختلف کتاب واژگان و جملات مورد بحث درست با همان حروف چینی کتاب آمده، زیرا از ایرادات فراوان کتاب بی‌دقتی در حروف چینی، قواعد نقطه‌گذاری، و فاصله‌گذاری است.

۴. نقد شکلی اثر

کتاب مورد بحث در قطع وزیری و مطالب آن دوستونی صفحه‌آرایی شده است. عرض هر ستون حدود ۶/۸ سانتی‌متر و فاصله بین آن‌ها حدود یک سانتی‌متر است. رنگ جلد آن قهوه‌ای روشن، طرح روی جلد سه دست‌ساخته به شکل انسان، و طرح پشت جلد بازسازی صحنه نقاشی غارهای پیش از تاریخ به دست انسان‌های غارنشین است.

ایرادهای مربوط به شیوه نگارش (فاصله‌گذاری، نقطه‌گذاری، و مانند آن) در این کتاب به فراوانی دیده می‌شود، در حالی که چنین کتاب‌های «مرجعی» خود می‌بایست الگویی برای سایر کتاب‌ها باشند نه این که بدیهی‌ترین اصول نوشتاری را رعایت نکنند. از همین نوع ایرادات می‌توان به رعایت نکردن «تنوین» در واژه‌هایی مانند «تقریباً» و «نسبتاً» اشاره کرد.

غیر از این موارد، اغلاط املائی فراوانی در کتاب دیده می‌شود. برای نمونه، در صفحه ۲۵۰ در توضیح شکل ۹۵۲ املائی نام باستان‌شناس نام‌آشنای فرانسوی، لورا گوران، «Leorloi-Gourhan» آمده، در حالی که املائی درست این نام «Leroi-Gourhan» است. جالب این‌که در کتاب‌نامه نیز در ارجاع کامل به منبع مربوط این نام دوباره به شکلی دیگر آمده است «Leoroi-Gourhan».

نام ملکه معروف مصر، «هت‌شپ‌سوت»، به سه شکل متفاوت در کتاب آمده است: در صفحه ۱۲۰ «هت‌شپ‌سوت»، در صفحه ۱۳۰ «هات‌شپ‌سوت»، و در صفحه ۱۶۵ «هت‌شپ‌سوت». برای رعایت اختصار، شماری از اغلاط املائی کتاب در جدول ۱ ارائه شده است.

جدول ۱. شماری از اغلاط املائی کتاب

صفحه	مدخل	نادرست	درست
۴۲	Australopithecines	آسترالوپیتسینس	اوسترالوپیتسین
۷۵	توضیح شکل ۶۵۹	Drcrret	Decret
۱۵۸	Haji Firouz	پیزدلی	پیزدلی
۱۶۹	Hissar	کمت	کمت
۱۷۳	homo sapience	پلیوستسن	پله‌ایستوسن / پلیستوسن
۲۱۱	توضیح شکل ۸۷۴	Summner	Sumner
۳۰۵	obsidian dating	اندازه‌گیری	اندازه‌گیری
۵۳	توضیح شکل ۶۲۱	Hole et all, 1969	Hole et al. 1969
۳۲۶	Porto Elamite	Porto	Proto
۳۹۱	توضیح شکل ۱۱۹۳	Anonymous 1066 a	Anonymous 1966a
۴۰۷	terminus ante quem	جمع‌آوری ه	؟
۴۵۳	Wheat	Adams et all, 1991	Adams et al. 1991

از ضعف‌های شکلی کتاب استفاده از واژه‌ها و اصطلاحات نامأنوس است که در متون باستان‌شناسی به زبان فارسی یا به‌ندرت دیده می‌شود یا اصلاً دیده نمی‌شود. برای نمونه، در صفحه ۲۶۱ برای middle palaeolithic period معادل «دوره دیرینه‌سنگی متوسط» و در صفحه ۲۳۴ برای lower palaeolithic period معادل «دوران دیرینه‌سنگی عمیق» آمده است. معادل‌های «متوسط» برای «middle» و «عمیق» برای «lower» آن‌قدر نامأنوس و عجیب است که به‌جرت می‌توان گفت که تا پیش از این کتاب در نوشته دیگری به زبان فارسی استفاده نشده است. معادل متداول دو عبارت بالا در زبان فارسی به ترتیب «دوره پارینه‌سنگی میانی» و «پارینه‌سنگی قدیم» است. این بی‌توجهی به واژگان مصطلح تا آن‌جا پیش می‌رود که دوره‌های بسیار شناخته‌شده «آپویی» و «کفتری» در توالی پیش از تاریخ فارس با چنین املائی آمده‌اند: «آپویی» (برای نمونه، ص ۶۴ و ۱۱۱) و «کفتاری» (برای نمونه، ص ۲۱۱ و ۴۰۳). چنین سهل‌انگاری روشنی از سوی نویسنده، که خود باستان‌شناس است و طی عمر حرفه‌اش قاعدتاً می‌بایست صدها بار این واژگان را دیده، خوانده، یا شنیده باشد، بسیار

عجیب است. درواقع، از املاهای نامأنوس «لاپویی» و «کفتاری» می‌توان چنین برداشت کرد که گویی آن‌ها را کسی که با مبانی باستان‌شناسی ایران آشنایی نداشته از واژگان انگلیسی lapui و kaftari به چنین شکلی ترجمه کرده است. از همین نوع ایرادات می‌توان به مدخل «chiefdom» در صفحه ۹۲ اشاره کرد که معادل «طایفه‌ای» برای آن آمده است، درحالی‌که معادل درست و متداول آن در نوشته‌های باستان‌شناسی فارسی «خان‌سالار» است که به ساختار نوعی از جوامع اشاره دارد. هم‌چنین برای مدخل «post processual archaeology» «باستان‌شناسی پس‌پردازشی» آمده که در نوع خود بدعتی است. معادل شناخته‌شده این تعبیر در فارسی «باستان‌شناسی فراروندگرا» یا «باستان‌شناسی پساروندگرا» است. در صفحه ۵۴ نیز معادل base camp «استقرارگاه سنگی» آمده که تعبیری غیرعادی، بی‌ربط، و اساساً اشتباه است. درواقع، صفت «سنگی» در ترجمه base camp بی‌ربط است. معادل این واژه صرفاً «ماندگاه اصلی» است.

پیش‌تر در نقد جلد نخست کتاب موردنظر با موارد متعدد نشان داده بودیم که بسیاری از تصاویر کتاب بی‌مورد، عبث، و از نظر بدهت درواقع تعرض به شعور خواننده است. غیر از تصاویر مبهم، ناخوانا، و ناسودمند (برای نمونه، تصویر ۵۶۳، ۶۵۹، ۷۷۱، و ۱۰۴۷)، آوردن تصویر برای مدخل‌های بدیهی مانند cattle (تصویر ۶۶۲)، fire (تصویر ۷۵۲)، horse (تصویر ۸۱۸)، و irrigation (تصویر ۸۴۸) توجیه منطقی ندارد، مگر این‌که گمان کنیم کسی نداند «گاو» چه شکلی است.

۵. نقد محتوایی اثر

همان‌گونه‌که در نقد جلد نخست کتاب موردبحث به تفصیل بحث کرده‌ایم، عبارت «پیش از تاریخ» در عنوان کتاب بی‌مورد و صوری است. در آن نوشته موارد متعددی آورده بودیم که به «باستان‌شناسی پیش از تاریخ» ارتباط مشخصی ندارد یا همان‌قدر ربط دارد که مثلاً به «زیست‌شناسی» یا «پرستاری». جلد دوم کتاب، یعنی موضوع این نوشته، موارد بسیار بیش‌تر و روشن‌تری دارد که مشخصاً به «باستان‌شناسی پیش از تاریخ» ارتباطی ندارد. بااین‌حال، نویسنده آن مدخل‌ها را به کتاب افزوده و درواقع کتاب را صرفاً فربه‌تر کرده است. کتاب از انواع نام‌های دوران تاریخی آکنده است که آشکارا به «پیش از تاریخ» ارتباطی ندارد. این نام‌ها شامل طیف وسیعی از نام شاهان، فرعون‌ها، خدایان، و الاهی‌هایی از تمدن‌هایی مانند سومر، آکد، بابل، آشور، مصر، یونان، و رُم است. باید توجه داشت که با آمدن صفت «پیش

از تاریخ» در عنوان کتاب، آوردن شمار درخور توجهی از نام‌های غربی مانند «آنخ خپرور سمنخکار» (ص ۴۷۷)، «هدجخپره ششونوق اول» (ص ۴۷۸)، و «خپرکاره نختنبف» (ص ۴۷۹) مربوط به دوران تاریخی توجهی ندارد.

شرح نام‌های اساساً تاریخی بی‌ربطی به عنوان کتاب کم‌توجهی نویسنده به مدخل‌های مربوط به باستان‌شناسی ایران در مقایسه با تمدن‌های دیگر موضوعی است که خواننده می‌تواند به سادگی به آن پی‌ببرد. برای نمونه، محوطه‌های مهمی مانند باباجان، شاه‌تپه، حسنلو، پناهگاه صخره‌ای ارجنه (گرآرژنه)، و ده‌ها مورد دیگر در حد یک سطر توصیف شده است، اما محوطه‌هایی مانند کالی بنگان (ص ۲۱۲)، کچی بگ (ص ۲۱۶)، کوت دیجی (ص ۲۲۳)، و ساری کالا (ص ۳۵۰)، که برای خواننده ایرانی چندان یا هرگز شناخته شده نیست، بین یک تا دو صفحه توضیح داده شده است. مورد دیگر از این دست مدخل مهم «نظریه مکان مرکزی» (central place theory) است، که به‌رغم اهمیت آن در تحلیل‌های باستان‌شناسی، در حد دو سطر چنین توصیف شده است: «الگو و مدلی کاربردی برای توضیح پراکندگی فضایی و روابط استقرارها در باستان‌شناسی» (ص ۸۶). بدیهی است، خواننده با چنین توضیح کلی و مبهمی نمی‌تواند چیزی از آن دریابد.^۲ درحالی‌که درباره مدخلی مانند «علم» (science)، که در چنین کتابی ضرورتی به آوردنش نبوده، به تفصیل اما بی‌حاصل بحث شده است (ص ۳۵۱ و ۳۵۲). در واقع، نویسنده به مدخل‌های مهم باستان‌شناسی ایرانی توجهی نداشته است. مثال دیگر در این زمینه مدخل هلال حاصل‌خیز (fertile crescent) در صفحه ۱۴۶ است که فقط در سه سطر غیردقیق شرح داده شده است، درحالی‌که هلال حاصل‌خیز از مهم‌ترین مفاهیم باستان‌شناسی خاور نزدیک است که در فهم بسیاری از موضوعات کلان باستان‌شناسی کارآیی دارد و منطقاً شایسته توضیح مفصل‌تری بود.

از موارد عجیب کتاب حاضر تکرار مکررات است. بدین معنی که گاه مدخل یا موضوعی خاص دو یا چند بار در جاهای مختلف کتاب، تقریباً عیناً، تکرار شده است. برای نمونه، درباره فرهنگ مادی تپه‌های سی‌یلک (سیلک) کاشان در مدخل chalcolithic (Iran) صفحات ۸۷ و ۸۸ توضیحاتی آمده است، سپس همین توضیحات عیناً یا جاهایی با اندکی تغییر در مدخل cultural development from neolithic to bronze age on the iranian Plateau صفحات ۱۱۳ و ۱۱۴ تکرار شده و در نهایت همین توضیحات در مدخل Syalk صفحه ۴۰۰ برای بار سوم تکرار شده است. همین وضعیت درباره دشت گرگان و شمال شرق ایران دیده می‌شود، جایی که نویسنده در مدخل bronze age (Iran) صفحه ۶۸ توضیحاتی می‌آورد

بررسی و نقد کتاب فرهنگ مصور باستان‌شناسی دوران پیش‌ازتاریخ ... (کوروش روستایی) ۱۳۵

و همان توضیحات را در مدخل cultural development from neolithic to bronze age on the iranian plateau در صفحه ۱۱۵ تکرار می‌کند. به این ترتیب، برای باستان‌شناسی کرمان که مطالب صفحه ۶۶ در صفحه ۱۱۶ تکرار شده و هم‌چنین برای تپه‌سراب که در صفحات ۱۰۸، ۲۹۴، و ۳۴۷ تکرار شده است.

در صفحه ۴۲ در توضیح مدخل austral opithecines چنین می‌خوانیم:

استرالوپیتکوس: انسان‌های اولیه که در دوره پارینه سنگی زیرین می‌زیسته‌اند و با استفاده از روش اولداوی ابزار می‌ساختند. فرضیه وجود این‌گونه «انسان» یکی از قدیمی‌ترین و ابتدایی‌ترین فرضیه‌ها در چگونگی تکامل انسانی است که دارای حجم مغزی بسیار کوچک (۵۰۰-۶۰۰ سانتی‌متر مکعب) و قامتی حدود ۱۵۰ سانتی‌متر بوده است...

همین بخش از این مدخل چند اشتباه دارد؛ اول این‌که استرالوپیتکوس‌ها «انسان اولیه» نبوده‌اند. واژه «انسان» در دانش دیرین انسان‌شناسی به homo اطلاق می‌شود، مانند انسان راست‌قامت (homo erectus) یا انسان ماهر (homo habilis). استرالوپیتکوس فقط استرالوپیتکوس است؛ یعنی موجودی که با تساهل می‌توان آن را از نظر اندام‌شناسی و تحولی بین انسان و میمون در نظر گرفت؛ دوم این‌که استرالوپیتکوس‌ها هیچ ابزاری نمی‌ساخته‌اند یا دست‌کم شواهد مطمئنی از آن هنوز به دست نیامده است. صنعت ابزارسازی موسوم به «آلدوای» (نه اولداوی) منسوب به انسان ماهر (homo habilis) است که پس از استرالوپیتکوس‌ها پدیدار شدند؛ سوم این‌که وجود استرالوپیتکوس‌ها «فرضیه» نیست، واقعیت است.

نویسنده در دو مدخل central Asia (ص ۷۷-۸۵) و jeitun culture (ص ۲۰۶) توضیحاتی درباره فرهنگ «جیتون» آورده است. گفتنی است فرهنگ جیتون شناخته‌شده‌ترین فرهنگ نوسنگی کوه‌پایه‌های شمالی کپه‌داغ ترکمنستان است. در توضیحاتی که نویسنده برای فرهنگ جیتون آورده، ایراداتی جدی و اشتباه دیده می‌شود که برای خواننده ناآشنا با موضوع گمراه‌کننده است. برای اختصار، در این جا فقط به بخش‌هایی با ایراد عمده اشاره می‌کنیم. در مدخل central asia در صفحات ۷۸ و ۷۹ چنین می‌خوانیم:

جیتون که حداقل از ۵۰۰۰ پیش از میلاد مسکون بوده با مساحتی بالغ بر ۵۰۰۰ مترمربع... در هر خانه یک هسته خانوادگی ۵ یا ۶ نفره زندگی می‌کردند... این هسته‌های خانوادگی قبیله‌ای واحدی را تشکیل می‌داده‌اند... از سوی دیگر هر خانه تنها

دارای یک بخاری بود و بنابراین تنها یک خانواده را در خود جای می‌داد... مردم جیتون بز و شاید گوسفند را هم اهلی کرده بودند... مقداری از سفال‌ها نقوش به نقوش برگ و گیاه درهم‌پیچیده و با چهارگوش‌های ساده‌ای به رنگ قرمز در روی زمینه کرم بوده، اما بیش‌تر سفال‌های جیتونی ساده و بی‌قواره هستند.

اشتباهات گزاره‌های بالا: نخست، مساحت محوطه جیتون نه ۵۰۰۰ مترمربع بلکه ۷۰۰۰ مترمربع است (Harris 2010: 96). دوم، چیزی به نام «هسته خانوادگی» نداریم. آنچه منظور نویسنده بوده همانا «خانواده هسته‌ای» (nuclear family) است که در جامعه‌شناسی تعریف مشخص خود را دارد. «هسته خانوادگی» اشتباه تاپی نیست، زیرا در صفحات ۲۵۳ و ۳۲۷ نیز تکرار شده است. سوم، قبیله‌بودن این خانواده‌های هسته‌ای یا به‌قول نویسنده «هسته‌های خانوادگی» بر مبنای چیست؟ چهارم، نویسنده چنین می‌نماید که چون هر خانه «بخاری» داشته، پس فقط یک خانواده را در خود جای می‌داده است. لابد اگر دو «بخاری» داشت دو خانواده را جا می‌داد. «بخاری» در این جا سازه‌ای حرارتی است که کارکرد آن معلوم نیست و واقعاً بخاری نیست و ممکن است صرفاً اجاق باشد. پنجم، اشتباه فاحش دیگر این‌که مردم جیتون هیچ حیوانی را اهلی نکرده‌اند. تاکنون هیچ شاهدهی از اهلی‌سازی گیاهان و حیوانات در شرق زاگرس در هیچ محوطه‌ای در فلات ایران و لبه شمال شرقی آن، رشته‌کوه کپه‌داغ، به دست نیامده است. آخر این‌که، آنچه بر سفال جیتون دیده می‌شود، نقش «برگ و گیاه درهم‌پیچیده» نیست، بلکه نقوش صرفاً هندسی است و این‌که سفال جیتون را سفالی «بی‌قواره» بنامیم، چه اطلاعی به خواننده داده‌ایم، حتی اگر به‌فرض چنین نیز باشد، که البته نیست.

در راستای موضوع پیش‌گفته، در مدخل jeitun culture (ص ۲۰۶) توضیحاتی دیگر درباره فرهنگ جیتون آمده و بخش‌هایی از آن چنین است: «در منطقه ده‌ها محوطه باستانی متعلق به این فرهنگ دیده می‌شود... تاریخ‌گذاری‌های انجام‌شده به‌دست کربن ۱۴ نشان دادند که این فرهنگ متعلق به نیمه هزاره ششم پیش‌ازمیلاد است... وسعت هر روستای فرهنگ جیتون به حدود نیم‌هکتار می‌رسیده...». در این‌جا اطلاعات اشتباه به خواننده داده شده است؛ نخست، از فرهنگ جیتون نه «ده‌ها»، بلکه صرفاً ۱۶ محوطه شناسایی شده است (Kohl 1984: Map 6; Coolidge 2005). دوم، تاریخ این فرهنگ نه «نیمه هزاره ششم» بلکه براساس آخرین پژوهش‌های هیئت بریتانیایی در خود محوطه جیتون (Harris 2010)، محوطه مونجوقلی (برای نمونه، Pollock et al. 2011)، و سایر پژوهش‌ها (برای نمونه، Kohl 1992; Hiebert 2002) محدوده زمانی این فرهنگ بین حدود ۶۳۰۰ تا ۴۵۰۰ پم

است، یعنی اواخر هزاره هفتم تا میانه هزاره پنجم پ.م. سوم، اشتباه دیگر این که وسعت هر روستای این فرهنگ لزوماً نیم‌هکتار نیست. مثلاً مساحت خود محوطه جیتون حدود ۰/۷ و چوپان‌تپه حدود دوهکتار است (Coolidge 2005: 30).

در موارد نه‌چندان کمی نویسنده توضیح مدخل‌ها را نه براساس تدوین از منابع معتبر، بلکه براساس حافظه و اطلاعات عمومی‌اش نوشته است، بدون توجه به پژوهش‌های انجام‌شده در دهه‌های اخیر. از موارد عجیب و غریب مدخل Iranian dynasties (سلسله‌های ایرانی) در صفحه ۱۹۴ است. با دیدن این مدخل خواننده قاعدتاً انتظار دارد سلسله‌هایی مانند عیلام، ماد، و هخامنشی شرح داده شده باشد، اما در کمال تعجب توضیح این مدخل را در فقط دو سطر چنین می‌خوانیم: «سلسله‌های پادشاهی که در ایران پیش از اسلام حکومت کردند (تاریخ‌ها تقریبی است). در برخی از برهه‌های تاریخی سلسله‌های گوناگون به‌صورت هم‌زمان در فلات ایران حکومت کردند». احتمالاً این عجیب‌ترین «توضیحی» است که می‌شد برای «سلسله‌های ایرانی» آورد. البته معلوم نیست آن عبارت داخل پرانتز «تاریخ‌ها تقریبی است» به کدام تاریخ‌ها اشاره دارد.

در صفحه ۸۷ در بخشی از مدخل chalcolithic (Iran) چنین می‌خوانیم: «در این جا و در تپه‌های سیلک کاشان، طی دومین ربع هزاره ششم پ.م. یکی از مهم‌ترین شکل‌های تمدن فلات مرکزی ایران شکل گرفت». با خواندن این گزاره می‌توان استنباط کرد که نویسنده از معنی «تمدن» دریافت درستی ندارد. در تاریخی که وی می‌آورد «دومین ربع هزاره ششم»، آنچه در سی‌یلک است، فرهنگ موسوم به سی‌یلک ۱ است که به «تمدن» ربطی ندارد. در هزاره ششم پ.م نه فقط در فلات ایران بلکه به‌تقریب در هر جای کره خاکی جوامع انسانی اساساً هنوز در دوره نوسنگی به‌سر می‌برند و تا پی‌ریزی «تمدن» هنوز یکی دو هزار سال فاصله بود.

در توضیح مدخل chert (ص ۹۲) چنین می‌خوانیم:

... قطعات سنگی بسیار ظریفی که در زمان‌های گذشته اغلب در رسوبات دریایی شکل گرفته‌اند. اغلب آن‌ها تقریباً شفاف و درخشان به رنگ‌های سفید، قهوه‌ای، خاکستری، بنفش، و یا آبی - خاکستری است. این سنگ با استفاده از ابزارهای سنگی قابل شکل‌گرفتن است. اغلب آن را فلینت نیز نامیده‌اند، اما فلینت اصلی در لایه‌های گچی به‌دست می‌آید و دارای رنگ متمایل به سیاه است.

گزاره‌های بالا برای توصیف «چرت» مبهم و گمراه‌کننده است. چرت یا در فارسی «سنگ چخماق» نوعی کوارتز است که اساساً در محیط‌های رسوبی (نه در رسوبات

دریایی) شکل می‌گیرد. طبق تعریف چرت نوعی کانی است، اما در برخی نوشته‌ها آن را باتساهل «سنگ» می‌نامند. به‌هر حال «چرت» نوعی کوارتز ریزبلور (microcrystalline) یا نهان‌بلور (cryptocrystalline) است که باتوجه‌به همین ویژگی ریزدانه‌بودن برای ساخت دست‌ساخته‌های سنگی مناسب است (چون لبه‌های تیز ایجاد می‌کند) و از دوران پارینه‌سنگی به بعد مورد استفاده انسان بوده است. طیف رنگی چرت باتوجه‌به عناصر شبکه بلوری اش متفاوت است، اما بیش‌تر به رنگ‌های قرمز، نارنجی، قهوه‌ای، و عسلی دیده می‌شود. در تعریف چرت در کتاب این موارد ایراد دارد یا نادرست است: نخست «قطعات سنگی بسیار ظریف» کاملاً مبهم و در واقع بی‌معنی است؛ منظور از «ظریف» در این جا چیست؟ دوم، چرت شفاف نیست، بلکه اساساً مات است و نوری از خود عبور نمی‌دهد. سوم، جمله «این سنگ با استفاده از ابزارهای سنگی قابل شکل‌گرفتن است» بی‌معنی است. معلوم نیست نویسنده بر چه اساس چنین جمله مبهم و بی‌ربطی را برای توصیف چرت آورده است. چهارم، این جمله نیز اشتباه است: «اغلب آن را فلینت نیز نامیده‌اند، اما فلینت اصلی در لایه‌های گچی به‌دست می‌آید». چرت را اغلب فلینت نمی‌نامند، بلکه فلینت صرفاً گونه‌ای از چرت با رنگ تیره‌تر است و در طیفی از سبز تیره مایل به خاکستری تا خاکستری و سیاه در نوسان است. هم‌چنین، فلینت لزوماً «در لایه‌های گچی» دیده نمی‌شود، بلکه در برخی جاها، نه لزوماً همه‌جا، به‌صورت میان‌لایه‌هایی در سازندهای دولومیتی، آهکی، یا گچی دیده شده است (Rapp and Hill 1998: 113).

از موارد عجیب کتاب حاضر توضیح مدخل *new archaeology* (باستان‌شناسی نو) است. در این جا نویسنده به‌جای شرح مفید و کوتاه درباره این مؤثرترین مکتب باستان‌شناسی دهه‌های اخیر، با ادبیاتی غیرعادی و عصبی صرفاً آن را نکوهش می‌کند. برای نمونه، بخشی از توصیف این مدخل را می‌آوریم:

دو نکته اصلی که در باستان‌شناسی نوین برجسته و قابل توجه است یکی خودبینی و تکبر این نظریه‌پردازها و دیگری ابهام زبان آنان است، زیرا معمولاً در ارائه نظریات باستان‌شناسی نوین استفاده از سخنان نامفهوم و شدیداً حرفه‌ای رایج شده و از این زبان به‌عنوان جانشینی برای تفکر و استدلال استفاده می‌شود. باستان‌شناسی نوین اغلب در ارائه نظریات خود با فقر بیان روبه‌رو بوده و گفتار آنان تنها تکرار مکررات بوده است و بیش‌تر طرف‌داران و پیروان این مکتب در استفاده از تشریح پدیده‌های علمی برای بازسازی زمان گذشته با شکست روبه‌رو شده‌اند (ص ۲۹۹).

جملاستی که نویسنده دربارهٔ مکتب باستان‌شناسی نو ردیف کرده است، یک‌سره بی‌اعتبار و صرفاً نظر شخصی اوست. در هیچ منبعی نمی‌توان چنین نظریات عجیبی را دربارهٔ این مکتب یافت.

تپه‌زاغهٔ قزوین از معروف‌ترین محوطه‌های پیش از تاریخی ایران است که هر دانشجوی باستان‌شناسی با آن آشناست. از دلایل عمدهٔ شهرت تپه‌زاغه این‌که از حدود پنجاه سال پیش تا به امروز دانش‌آموختگان باستان‌شناسی دانشگاه تهران کاوش آموزشی خود را در این محوطه یا سگزآباد یا تپه‌قبرستان، در نزدیکی آن، گذرانده‌اند (ملک شه‌میرزادی ۱۳۷۸: ۳۱۶). در صفحهٔ ۸۸ دربارهٔ تپه‌زاغه چنین آمده است: «مراحل اولیهٔ استقرار در تپه‌زاغه به دو بخش پیش از سفال (حدود سال ۵۷۰۰-۵۵۰۰ پم) و دورهٔ سفال، هم‌زمان و مرتبط با دورهٔ اول سیلک تقسیم می‌شود». هم‌چنین، در صفحهٔ ۱۱۴ چنین می‌خوانیم: «در تپه‌زاغه یک دورهٔ استقراری مربوط به دوران پیش از سفال دیده می‌شود (۵۷۰۰-۵۵۰۰ پم) و پس از آن یک مرحلهٔ سفال قدیمی پدیدار می‌شود که می‌توان پیش‌قراول و پدر سفال دورهٔ اول سیلک دانست» و در صفحهٔ ۴۵۹ چنین می‌خوانیم: «زاغه: نام محوطه‌ای باستانی در دشت قزوین و یکی از مراکز اولیهٔ استقرارگاه‌های کشاورزی در این منطقه است. آثار مهمی از اواخر هزارهٔ هشتم تا اواسط هزارهٔ پنجم پیش از میلاد از تپه‌زاغه به‌دست آمده است». گزاره‌های بالا همه غلط و بی‌ربط به واقعیت است. نخست این‌که تپه‌زاغه دورهٔ پیش از سفال ندارد. در واقع نه فقط تپه زاغه، بلکه هیچ‌یک از محوطه‌های نوسنگی فلات مرکزی تاکنون شاهدی از استقرارهای دورهٔ نوسنگی پیش از سفال به‌دست ندادند. دوم، تاریخ ۵۷۰۰-۵۵۰۰ پم که برای دورهٔ ناموجود پیش از سفال زاغه ارائه‌شده مبتنی بر چیست؟ قدیمی‌ترین تاریخ مطلق به‌دست‌آمده از تپه زاغه محدودهٔ زمانی ۵۰۷۰-۵۳۷۰ پم را نشان می‌دهد (Fazeli Nashli et al. 2005, Table 13).^۳ سوم، درحالی‌که در دو گزارهٔ بالا تاریخ بی‌ربط ۵۷۰۰-۵۵۰۰ پم برای «دورهٔ پیش از سفال زاغه» ارائه شده، آن «اواخر هزارهٔ هشتم تا اواسط هزارهٔ پنجم پیش از میلاد» از کجا آمد؟ این تاریخ‌های بی‌ربط و متناقض برای تپه‌زاغه درحالی از سوی نویسنده ارائه شده که ایشان با جست‌وجویی ساده در منابع دو دههٔ اخیر می‌توانست به‌سادگی از آخرین تحولات دانش باستان‌شناسی ایران آگاهی یابد. در ادامه، خواهیم دید که تاریخ‌های اشتباه در این کتاب فقط به تپه زاغه منحصر نمی‌شود، بلکه تقریباً تمام تاریخ‌هایی که دست‌کم برای محوطه‌های ایران ارائه‌شده نادرست است. بی‌توجهی در تاریخ‌های ارائه‌شده برای محوطه‌ها و دوره‌های فرهنگی دربارهٔ مدخل Bakun شگفت‌انگیز است. برای این محوطه سه تاریخ متفاوت ارائه شده که همه

اشتباه است. در صفحه ۵۰ چنین آمده است: «باکون B بین سال‌های ۶۵۰۰-۵۷۰۰ پم تاریخ‌گذاری شده است». در صفحه ۱۱۱ تاریخی دیگر برای باکون B آورده شده است: «پس از این دوره فرهنگ‌های دیگری با سفال منقوش در فارس ظاهر می‌شود که در میان آن‌ها می‌توان به باکون B (۴۵۰۰-۴۱۰۰ پم) اشاره کرد». در صفحه ۸۷ برای سومین بار تاریخی متفاوت از دو تاریخ بالا برای تل باکون B پیش می‌نهد. در آن‌جا چنین آمده است: «طی نیمه دوم هزاره پنجم پیش از میلاد فرهنگ‌های دیگری با سفال منقوش ظاهر شد و گسترش پیدا کرد که یکی از آن‌ها تل باکون B، حدود سال‌های ۴۵۰۰-۴۴۰۰ پم است». درحالی‌که توالی فرهنگی تپه باکون B در مرودشت فارس براساس تاریخ‌گذاری مطلق به نیمه نخست هزاره ششم پم (حدود ۵۱۰۰-۵۴۰۰ پم) مربوط می‌شود (Weeks et al. 2006, Fig. 12؛ نیز بسنجید با Alizadeh 2006, Tables 9 and 30).

نمونه‌ای دیگر از تاریخ‌های نادرست محوطه‌ها به تپه‌سراب، محوطه مهم و نام‌آشنای دوره نوسنگی ایران در نزدیکی کرمانشاه، مربوط است. برای این محوطه نیز در دو جا دو تاریخ متفاوت آمده که هر دو اشتباه است. در صفحه ۲۹۴ کتاب درباره تپه‌سراب چنین آمده است: «تپه سراب در شمال شرقی تپه گوران، نزدیک کرمانشاه یکی دیگر از استقرارگاه‌های دائمی با خانه‌های کبری است که تاریخ استقرار در آن بین سال‌های ۶۰۰۰-۵۶۰۰ یا ۵۰۰۰ پم تعیین شده است». از سوی دیگر، در صفحه ۳۴۷ درباره تاریخ تپه‌سراب چنین آمده است: «نام محوطه کلیدی دوران نوسنگی در قره‌سوی کرمانشاه. این محوطه مهم پیش از تاریخی بین سال‌های ۸۰۰۰-۷۶۰۰ پم مسکونی بوده است». این دو تاریخ آن‌چنان با هم متفاوت اند که حتی با یک‌دیگر هم‌پوشانی زمانی ندارند. درحالی‌که تاریخ تپه‌سراب براساس آخرین تاریخ‌گذاری‌ها به‌روش رادیوکربن به محدوده زمانی حدود ۷۱۰۰-۶۰۰۰ پم مربوط می‌شود (Zeder 2006: Table 14.2) که با تاریخ‌های کتاب کاملاً متفاوت است.

نمونه‌ای دیگر از تاریخ‌های اشتباه محوطه به بخش‌های آغازین توالی پیش از تاریخ فارس مربوط است. دو محوطه معروف مرودشت، موشکی و جری، که نام خود را به مرحله‌های فرهنگی آغازین توالی فارس داده‌اند، برای دانش‌پژوهان باستان‌شناسی پیش از تاریخ ایران نام‌هایی بسیار آشناست. درباره تاریخ این مرحله‌های فرهنگی در کتاب چنین آمده است (ص ۲۹۵):

طی هزاره ششم پیش از میلاد در منطقه مرودشت فرهنگ‌های تل جری B و فرهنگ تل موشکی ظاهر شدند. فرهنگ تل جری B، یعنی فرهنگ قدیمی‌تر دارای نوعی

سفال... تاریخ این فرهنگ حدود سال‌های ۵۳۰۰-۵۰۰۰ پیش از میلاد تعیین شده است... فرهنگ بعدی، فرهنگ موشکی - حدود سال‌های ۵۰۰۰-۴۸۰۰ یا ۴۵۰۰ پیش از میلاد - دارای نوعی سفال...

نویسنده به صراحت فرهنگ جری را «قدیمی‌تر» از فرهنگ موشکی می‌داند، در حالی که دقیقاً برعکس است. به‌رغم ابهام‌هایی که پس از کاوش‌های اولیه در توالی فارس وجود داشت، پژوهش‌های جدید طی دو دهه اخیر گویای تقدم مرحله موشکی بر جری است (برای نمونه، Weeks 2013; Nishiaki 2010; Alizadeh 2006). به‌جز این اشتباه، تاریخ‌های ارائه‌شده برای مرحله‌های موشکی و جری به‌کلی اشتباه است. تاریخ مرحله موشکی محدوده زمانی حدود ۶۳۰۰-۶۱۰۰ پ.م، اواخر هزاره هفتم پ.م، است (Nishiaki 2010: 5)، در حالی که مرحله جری محدوده زمانی حدود ۶۰۰۰-۵۶۰۰ پ.م را شامل می‌شود (Alizadeh 2006, Table 30). گفتنی است که پس از کاوش تل بَشی در مرودشت در اوایل دهه ۱۳۸۰ مرحله فرهنگی جدیدی به‌نام بَشی در توالی پیش از تاریخ فارس تعریف شده است که بین مرحله‌های موشکی و جری قرار می‌گیرد (بنگرید به Weeks 2013; Pollock et al. 2010).

مورد دیگر اشتباهات چندگانه مدخل «سنگ چخماق» در صفحات ۳۴۵ و ۳۴۶ است. سنگ چخماق نام محوطه معیار دوره نوسنگی در شمال شرق ایران است. این محوطه متشکل از دو تپه غربی (قدیمی‌تر) و شرقی (جدیدتر) را در دهه ۱۳۵۰ طی چهار فصل هیئتی ژاپنی به‌گسترده‌گی کاوش و گزارش مقدماتی آن را در چند مقاله کوتاه منتشر کرد.^۴ نگارنده این نقد در سال ۱۳۸۸ هر دو تپه غربی و شرقی سنگ چخماق را به‌منظور لایه‌نگاری کاوش کرد که نتایج مقدماتی آن چاپ شده است (Roustaei et al. 2015). بخشی از توضیح محوطه سنگ چخماق در کتاب چنین است:

سنگ چخماق: نام تپه‌های پیش از تاریخ در شاهرود و دشت رودخانه حسن‌آباد. سنگ چخماق قدیم‌ترین مرحله استقرار (۸۰۰۰-۶۱۰۰ س.پ.) در این ناحیه به‌شمار می‌رود. آثار استقرار روی دو تپه نزدیک به هم دیده می‌شود. تپه غربی که قدیم‌تر است (۸۰۰۰-۷۶۰۰ س.پ.) دارای پنج لایه دوران پیش از سفال می‌باشد که لایه سوم بهتر از سایر لایه‌ها شناخته شده است... دوره بعدی (۷۶۰۰-۶۵۰۰ س.پ.) در سنگ چخماق شرقی و لایه‌های ۶ تا ۴ آن پیدا شده است... تنها آثار تدفین دیده‌شده در این روستای پیش از تاریخی دو کودک هستند که یکی از آن‌ها داخل یک خمره سفالی دفن شده بود. قدیم‌ترین سفال این تپه دو گونه‌اند. یکی سفالی با شاموت گیاهی با رنگ روشن خشن و دیگری با همین خصوصیات اما منقوش به نقوش تیره‌رنگ. این سفال دوم

ارتباط بین چخماق و یاریم تپه و فرهنگ جیتون را نشان می‌دهد. از دوره‌های دیگر (لایه‌های ۳-۲، ۷۰۰۰-۶۵۰۰ و لایه ۱، ۶۵۰۰-۶۱۰۰ س.پ.) اطلاعات زیادی در دست نیست. لایه ۱ شامل یک گور دسته‌جمعی (زنان و کودکان) با سفالی شبیه دوره دوم سیلک که در تپه‌حصار نیز دیده‌شده می‌باشد.

تا آن‌جا که نگارنده این نقد می‌داند، گزاره‌های بالا نه فقط فاقد اطلاعات حداقلی از این محوطه بلکه اشتباهات فاحش و گمراه‌کننده دارد. تاریخ‌های بالا برای تپه غربی و تپه شرقی چخماق همه اشتباه است. نویسنده تاریخ استقرار تپه غربی را ۸۰۰۰ تا ۷۶۰۰ س.پ. می‌داند («س.پ.» قاعدتاً بایستی مخفف «سال‌پیش» باشد). بدین ترتیب، تاریخ چخماق غربی می‌شود حدود ۶۰۰۰-۵۶۰۰ پم و تاریخ تپه شرقی که به شکل «۷۶۰۰ تا ۶۱۰۰ س.پ.» آورده شده می‌شود حدود ۵۶۰۰-۴۱۰۰ پم برای نگارنده این نقد این پرسش قویاً وجود دارد که نویسنده این تاریخ‌ها را از چه منبعی آورده است؟ عجیب‌تر این‌که ایشان حتی برای لایه‌های مختلف تپه شرقی تاریخ‌های مشخصی داده است. براساس تاریخ‌های مطلق موجود، هم از کاوش‌های هیئت ژاپنی (Nakamura 2014) و هم گمانه‌زنی نگارنده این نقد در تپه‌های سنگ چخماق (Roustaei et al. 2015)، تاریخ توالی تپه غربی حدود ۷۱۰۰-۶۶۰۰/۶۷۰۰ پم و توالی تپه شرقی حدود ۶۲۰۰-۵۳۰۰ پم است. به جز تاریخ‌ها، اشتباهات و تناقض‌های دیگری نیز در عباراتی که در بالا از کتاب نقل‌قول کردیم وجود دارد. نویسنده در ابتدای گزاره بالا می‌نویسد:

تنها آثار تدفین دیده‌شده در این روستای پیش از تاریخی دو کودک هستند که یکی از آن‌ها داخل یک خمره سفالی دفن شده بود. چند سطر پایین‌تر چنین می‌آورد: «لایه ۱ شامل یک گور دسته‌جمعی (زنان و کودکان) با سفالی شبیه دوره دوم سیلک که در تپه‌حصار نیز دیده‌شده می‌باشد.

افزون‌بر تناقض آشکار در دو جمله بالا، اطلاعات آن به کلی اشتباه است. مجموع تدفین‌های به‌دست‌آمده از تپه‌های سنگ چخماق بالغ بر ۱۴۰ تدفین است که شمار زیادی از آن‌ها به کودکان مربوط است (Tagaya 2014). جمله بالا اشتباه دیگری دارد: «... با سفالی شبیه دوره دوم سیلک که در تپه‌حصار نیز دیده شده...». نکته عجیب این گزاره این‌که سفال دوره دوم سیلک، همانی که به نام سفال چشمه‌علی می‌شناسیم، با تپه‌حصار ارتباطی ندارد که در آن‌جا دیده شود. این مسئله ساده را همگان می‌دانند که تپه‌حصار فاقد سفال نوع سیلک ۲ است. به جز این موارد، توضیح درباره سفال تپه شرقی کاملاً مبهم و نادرست است

(قدیم‌ترین سفال این تپه دو گونه‌اند. یکی سفالی با شاموت گیاهی با رنگ روشن خشن و دیگری با همین خصوصیات اما منقوش به نقوش تیره‌رنگ). حتی به فرض درست بودن خواننده چه طور می‌توانست از این گزاره کوتاه درکی نسبی از سفال چخماق به دست آورد؟ در این مجال، فرصت بررسی سفال چخماق نیست. فقط این‌که در توالی چخماق اساساً «سفال روشن» نداریم. البته بماند که خواننده از این صفت «روشن» چه رنگی باید تصور کند. توصیف سفال منقوش چخماق از این هم مبهم‌تر است: «... دیگری با همین خصوصیات اما منقوش به نقوش تیره‌رنگ». گفتنی است بیش‌تر سفال‌های چخماق شرقی از نوع منقوش است و نقش آن‌ها معمولاً قرمز یا قهوه‌ای تیره بر زمینه‌ای به‌رنگ قهوه‌ای روشن/ نارنجی اعمال شده است.^۹

از کشفیات مهم باستان‌شناسی ایران طی دهه‌های گذشته یافت مومیایی‌های طبیعی انسانی در معدن نمک چهارآباد زنجان است که نزد مردم عادی نیز شناخته شده است. در کتاب موردببحث مدخلی نیز به salt man (مرد نمکی) اختصاص یافته است. در بخشی از این مدخل چنین آمده است:

بررسی‌های اولیه باستان‌شناسان تاریخ مرد نمکی را به قرن هشتم پیش از میلاد و اقوام سکایی نسبت داد، اما پس از بررسی‌های دقیق‌تر و انجام سال‌یابی با روش کربن ۱۴ روشن شد که تاریخ نمونه‌های موردببحث به حدود سال‌های ۱۷۰۰ پیش از میلاد برمی‌گردد (ص ۳۴۵).

شاید این از عجیب‌ترین گزاره‌های کتاب موردببحث باشد. برای نگارنده این نقد نکته شگفت‌انگیزتر از تاریخ ۱۷۰۰ پم این است که نویسنده این تاریخ را از چه منبعی آورده است، زیرا بعید می‌دانم هیچ منبعی، حتی مجله‌های عامیانه کم‌مایه، چنین تاریخی را برای مردان نمکی استفاده کرده باشند. مقالات علمی منتشرشده درباره مردان نمکی به‌کنار (Pollard et al. 2008)، نویسنده حتی با جست‌وجوی ساده‌ای در اینترنت به‌سادگی درمی‌یافت که تارنمای «ویکی‌پدیا» تاریخ دقیق مردان نمکی مربوط به دوره هخامنشی و ساسانی را نوشته است.

مدخل Piltown در صفحه ۳۲۳ از غلط‌های عجیب کتاب موردببحث است. در آن‌جا می‌خوانیم: «پیل‌تاون: نام محلی در ساکس [ساکس] انگلستان که بقایای انسان پیش از تاریخی موسوم به انسان سپیده‌دم (dawn man یا eoanthropus dawsoni) کشف شد. این انسان متعلق به اوایل عهد پلیستوسن است». در این‌جا نیز هم‌چون مورد مردان نمکی، اگر

نویسنده واژه Piltown را در اینترنت جست‌وجو می‌کرد، به‌سادگی درمی‌یافت که انسان پیل‌داون در اوایل قرن بیستم چیزی جز شیادی ماهرانه نبود که در سال ۱۹۵۳ راز آن از پرده بیرون افتاد. پژوهش‌گران پس از مطالعات دقیق نشان دادند که «کاشف» این مجموعه آن را از ترکیب مجموعه انسان، آرواره پایینی اورانگوتان، و دندان میمون سرهم‌بندی کرده است (بنگرید به Burton 2008). شگفتی که نویسنده از کدام منبع آن تاریخ «اوایل عهد پلیستوسن» را برای چیزی که اساساً باستانی نیست آورده است؟

در توصیف مدخل epipalaeolithic (ص ۱۴۱) چنین آمده است: «دوره فراپارینه‌سنگی: این دوره که با نام‌های دوران روی دیرینه‌سنگی، دوران میان دیرینه‌سنگی و نوسنگی نیز خوانده شده است». نکته بسیار عجیب این‌که، جز خود «فراپارینه‌سنگی» سایر معادل‌های دیگر برای epipalaeolithic نام‌آنوس یا اشتباه است. معادل درست این واژه «فراپارینه‌سنگی» است. البته در نوشته‌های قدیمی‌تر یا در برخی مناطق آن را «میان‌سنگی» نیز گفته‌اند که خود معادل mesolithic است که پیش‌تر و هنوز در برخی جاها معادل epipalaeolithic استفاده شده است، اما معادل‌های غربی مانند «روی دیرینه‌سنگی» یا «میان دیرینه‌سنگی» چه معنایی دارد و کجا استفاده شده است؟ از همه غریب‌تر این‌که، نویسنده چه‌طور و با چه منطقی این واژه را معادل «نوسنگی»، که دوره دیگری است، دانسته است؟

در توضیح مدخل kamarband (ص ۲۱۴)، که منظور همان غار کمربند معروف در بهشهر است، اطلاعات نادرست عجیبی ارائه شده است. در آن‌جا آمده است:

کمربند: نام غاری در مازندران با آثاری از دوره‌های میان‌سنگی و نوسنگی در شش طبقه و ۲۰ لایه... طبقات زیرین شامل آثار دوره‌های میان‌سنگی یا پارینه‌سنگی جدید است. ساکنین غار کمربند در دوره میان‌سنگی از طریق شکار زندگی می‌کردند و بقایای مجموعه دختر ۱۲ساله‌ای از نوع انسان نئاندرتال از این دوره پیدا شد.

اشتباهات گزاره‌های بالا: نخست، توالی کاوش‌شده غار کمربند متشکل از «شش طبقه و ۲۰ لایه» نیست. کاوش غار کمربند به‌صورت متریک را استانی کوون انجام داد. وی توالی کاوش‌شده را به ۳۰ لایه و سپس آن‌ها را به چهار «افق» (horizon) تقسیم کرد (Coon 1952: 231)؛ دوم، غار کمربند نهشته‌ها یا لایه‌های دوره «پارینه‌سنگی جدید» را ندارد. قدیمی‌ترین نهشته‌های این غار، هم‌چون غارهای هوتو و کومیشان، به دوره فراپارینه‌سنگی (میان‌سنگی کسپی) مربوط است؛ سوم، عجیب‌تر از همه ادعای کشف مجموعه انسان نئاندرتال به دختری ۱۲ساله مربوط است. آن‌چه ایشان مجموعه «نئاندرتال»

می‌نامد، در واقع از شش تدفینی است که همه از لایه‌های نوسنگی غار کمر بند به دست آمده (بنگرید به Gregg and Thornton 2012: 62) و به انسان هوشمند (*homo sapiens*) مربوط است. دست‌کم نویسنده باید این را می‌دانست که وقتی در این غار نهشته دوره پارینه‌سنگی میانی (دوره حضور انسان نئاندرتال) وجود ندارد، به همین دلیل ساده بقایای اسکلتی انسان نئاندرتال نمی‌تواند در آنجا وجود داشته باشد.

در بخشی از توضیح مدخل *cultivation* (ص ۱۰۶) چنین آمده است: «نخستین گیاهان مفیدی که مورد توجه انسان قرار گرفت گندم و جو بود که هردو در جنوب غربی آسیا به شکل خودرو وجود داشت و از آغاز هزاره هفتم پیش از میلاد کشت و زرع آن‌ها آغاز شد». در این‌جا نیز اطلاعات غلط به خواننده داده شده است. کشت گندم و جو نه از «آغاز هزاره هفتم پم»، بلکه دست‌کم در اواخر هزاره نهم پم در بخش‌هایی از خاور نزدیک آغاز شده بود (Zeder 2011).

در توضیح مدخل *farming* (ص ۱۴۶) چنین آمده است: «کشاورزی، کشت، زرع: در حدود ۵۰۰۰ پیش از میلاد در مناطقی چون حوضه رودخانه‌های فرات و دجله، لوانت، فلات ایران، سرزمین‌های اصلی یونان و جزایر مدیترانه شرقی روستاهایی به وجود آمدند که کشاورزی و دامداری در آن‌ها گسترش پیدا کرد». گزاره بالا نه فقط اشتباه است، بلکه گویای این‌که نویسنده در سمت باستان‌شناسی با بیش از سی سال سابقه کار درک درستی از روستاهای اولیه، زمان شکل‌گیری، و گسترش کشاورزی و دامداری ندارد. روستاهای اولیه از اوایل دوره هولوسن، یعنی هزاره‌های نهم و هشتم پم، در بسیاری از جاهای خاور نزدیک پا گرفته بود (برای نمونه، بنگرید به Simmons 2002).

در بخشی از توضیح مدخل *Shanidar cave* (ص ۳۶۷) چنین آمده است: «غار شنیدر یا شانیدر: غاری در کوه‌های بارادوست کردستان در شمال عراق با فرهنگ بارادوستی، با آثاری از دوره معروف به بارادوستی مربوط به دوران پارینه‌سنگی میانی...». اشتباه گزاره بالا این‌که «بارادوستی مربوط به دوران پارینه‌سنگی میانی...» نیست، بلکه مرحله‌ای از دوره پارینه‌سنگی جدید است.

۶. نتیجه‌گیری

همان‌طور که در این نوشته به بخش‌هایی از آن به کوتاهی اشاره شد، کتاب مورد بحث مشکلات جدی دارد. این مشکلات و ایرادات از مسائل شکلی تا موارد محتوایی را

در برمی‌گیرد. در حالی که کتاب‌های مرجع باید کم‌ترین اشتباهات شکلی و محتوایی را داشته باشند. البته ایرادات محتوایی در این نوشته مورد تأکید ما بود که شدت و کیفیت آن‌ها به گونه‌ای است که این کتاب را عملاً بی‌استفاده کرده است.

همان‌طور که در نقد جلد نخست کتاب بحث کرده‌ایم و در این جا نیز با موارد متعدد نشان دادیم، صفت «پیش از تاریخ» در عنوان کتاب به دلایل متعدد بی‌معنی و اساساً صوری است. این کتاب می‌توانست واژه‌نامه یا فرهنگ توصیفی «باستان‌شناسی پیش از تاریخ» باشد، به شرط این که واقعاً همان واژگان و اصطلاحات تخصصی «پیش از تاریخ» در آن به درستی و روشنی بحث می‌شد. اما وقتی صدها نام خاص مربوط به «دوران تاریخی» در کتاب با تفصیل آمده، چه اصراری بر استفاده از «پیش از تاریخ» در عنوان کتاب است. می‌توان گفت کم‌تر صفحه‌ای در کتاب دست‌کم یک یا دو مدخل «تاریخی» نداشته باشد. برخی صفحه‌ها، مثلاً صفحه ۱۷۶، تقریباً تماماً نام‌های دوران تاریخی را شرح داده است. به نظر می‌رسد نویسنده با اطلاق «پیش از تاریخ» به کتاب خود، خواسته تمایز یا «تشخصی» در مقایسه با کتاب‌های مشابه چاپ‌شده طی سال‌های گذشته برای کتاب خود قائل شود، که این «تمایز» فقط در سطح باقی مانده است.

از ایرادات جدی کتاب قدیمی بودن مطالب آن است. آگاهان به باستان‌شناسی ایران و خاور نزدیک با مروری کوتاه پی خواهند برد که آن‌جا که کتاب محوطه‌های باستانی را شرح می‌دهد، تقریباً همگی آن‌هایی است که پیش از دهه ۱۹۸۰/۱۳۶۰ پژوهش شده است. برای نمونه، در کنار نام محوطه‌های کلاسیک پیش از تاریخ ایران، که دهه‌ها پیش کاوش و معرفی شده، مانند سی‌یلک، تپه‌حصار، تُرنگ‌تپه، سراب، آسیاب، گوران، و علی‌کش نام محوطه‌های مهمی که طی دو دهه اخیر پژوهیده شده و آگاهی‌های نوینی از آن‌ها منتشر شده دیده نمی‌شود. محوطه‌هایی مانند چُغَاگُلان، شیخی‌آباد، قلی‌درویش، تُل‌بُشی، و ده‌ها مورد دیگر. در همین زمینه، باید اشاره کنیم که باستان‌شناسی پارینه‌سنگی ایران طی دو دهه اخیر به کشفیات و دستاوردهای زیادی انجامیده و نتایج مقدماتی آن‌ها به صورت مقالات متعددی چاپ شده است، اما در کتاب مورد بحث می‌بینیم که به این محوطه‌ها و پژوهش‌های جدید هیچ اشاره‌ای نشده است. گواه ما بر این مدعا نقشه پراکنندگی محوطه‌های پارینه‌سنگی ایران در صفحه ۳۱۴ است. آن نقشه مربوط به پژوهشی است که فیلیپ اسمیت بیش از سی سال پیش منتشر کرد و طبیعتاً هیچ‌یک از محوطه‌های مهم دوران پارینه‌سنگی ایران، که طی دو دهه اخیر کار شده‌اند، در آن دیده نمی‌شود. در کتاب مورد بحث در کنار نام محوطه‌های کلاسیک دوران پارینه‌سنگی ایران مانند غار قَمَری، غار کُنْجی،

کشف‌رود، ورواسی، که البته فقط نامی از آن‌ها آمده و نه شرحی درخور (ص ۳۱۳-۳۱۴)، و همه پنجاه شصت سال پیش پژوهیده شده‌اند، نشانی از نام محوطه‌های مهمی هم‌چون آمر مردگ، گنج‌پر، میرک، دلازیان، غار دربند، و غار وزمه نمی‌بینیم (وحدتی‌نسب و آریامنش ۱۳۹۴)، که همگی طی دو دهه اخیر کار و نتایج مقدماتی آن‌ها منتشر شده است. همین وضعیت درباره محوطه‌های خاور نزدیک، بیرون از مرزهای ایران، دیده می‌شود. هرآنچه در کتاب به آن‌ها اشاره شده صرفاً محوطه‌هایی است که اساساً پیش از دهه ۱۹۸۰م پژوهیده شده است (محوطه‌های کلاسیکی مانند ابوحریره، جریکو، و جارمو)، اما به محوطه‌های بسیار مهمی که طی دو دهه اخیر کار شده‌اند هیچ اشاره‌ای نرفته است، محوطه‌هایی مانند گوبکلی‌تپه، نیوالی‌چوری، هلان‌چمی، و جرف‌الاحمر (بنگرید به Zeder 2011).

کهنه‌بودن مطالب کتاب باعث می‌شود که مطالب نادرست بین خوانندگان پخش شود و از این نظر کتاب موردبحث را می‌توان «نقض غرض» دانست. موارد اشتباه بسیار بیش از آن است که در این نوشته بررسی شود که البته صرفاً به دلیل محدودیت صفحات این پژوهش‌نامه است. بدین ترتیب، شاید بهتر آن باشد که توصیه شود خواندگانی که هنوز با باستان‌شناسی ایران و خاور نزدیک چندان آشنا نشده‌اند از خیر خواندن این کتاب بگذرند. موارد بسیار بدیهی و ساده‌ای مانند تاریخ‌های اشتباه محوطه‌ها یا قائل‌شدن دوره نوسنگی بی‌سفال برای تپه‌زاغه قزوین یا تاریخ شگفت‌انگیز و غیرعادی ۱۷۰۰ پم برای «مردان نمکی» معدن چهرآباد از وخامت مطالب این کتاب نشان دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. کتاب هایدی معیری را پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در سال ۱۳۸۹ منتشر کرد. این کتاب، از نظر تنظیم مطالب و محتوا اشکالات بسیار دارد که بررسی آن‌ها در این مجال میسر نیست.
۲. برای این‌که مبنایی برای مقایسه به‌دست داده باشیم، به توضیح مدخل central place theory در این منابع، که آن‌ها نیز مانند کتاب حاضر از نوع فرهنگ توصیفی یا دانش‌نامه هستند، بنگرید به Darvill 2003: 76 و Sharer and Ashmore 2003: 502-506.
۳. بنگرید به ملاصالحی و دیگران ۱۳۸۵: ۳۳-۳۶.
۴. برای مروری انتقادی بر کاوش ژاپنی‌ها و نتایج به‌دست‌آمده از آن بنگرید به روستایی ۱۳۸۸.
۵. برای توصیفی از سفال فرهنگ چخمق در ناحیه شاهرود بنگرید به Rezvani and Roustaei 2016: 18-19; Roustaei 2016: 58-59; Roustaei et al. 2015: 586-587

کتاب‌نامه

- روستایی، کوروش (۱۳۸۸)، «ماسودا و چخماق: مروری بر کاوش‌های هیئت ژاپنی در تپه‌های سنگ چخماق شاهرود»، *باستان‌پژوهی*، ش ۷.
- روستایی، کوروش (۱۳۹۸)، «بررسی و نقد کتاب فرهنگ مصور باستان‌شناسی دوران پیش از تاریخ، جلد نخست»، *پژوهش‌نامه انتقادی*، س ۱۹، ش ۴.
- سیدسجادی، سیدمنصور (۱۳۹۶)، *فرهنگ مصور باستان‌شناسی دوران پیش از تاریخ، انگلیسی-فارسی*، ج ۲، تهران: آرمان‌شهر.
- معیری، هایده (۱۳۸۹)، *فرهنگ توصیفی باستان‌شناسی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ملاصالحی، حکمت‌الله، مرجان مشکور، احمد چایچی امیرخیز، و رحمت نادری (۱۳۸۵)، «گناه‌نگاری محوطه پیش از تاریخی زاغه در دشت قزوین»، *پژوهش‌های باستان‌شناسی و مطالعات میان‌رشته‌ای*، ش ۴.
- ملک‌شهمیرزادی، صادق (۱۳۷۸)، *ایران در پیش از تاریخ: باستان‌شناسی ایران از آغاز تا سپیده‌دم شهرنشینی*، تهران: معاونت پژوهشی سازمان میراث فرهنگی کشور.
- وحدتی‌نسب، حامد و شاهین آریامنش (۱۳۹۴)، *باستان‌شناسی پارینه‌سنگی ایران: از آغاز تا سپیده‌دم روستا‌نشینی*، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری.

- Alizadeh, Abbas (2006), *The Origins of State Organizations in Prehistoric Highland Fars, Southern Iran: Excavations at Tall-e Bakun*, Chicago: The Oriental Institute of the University of Chicago.
- Burton, J. (2008), "Bone Chemistry and Trace Element Analyses", in: *Biological Anthropology of the Human Skeleton*, M. Anne Katzenberg and Shelley R. Saunders (eds.), Hoboken, New Jersey: John Wiley & Sons.
- Coolidge, J. (2005), *Southern Turkmenistan in the Neolithic: A Petrographic Case Study*, Oxford: BAR International Series 1423, British Archaeological Reports.
- Coon, S. (1952), "Excavation at Hotu, Iran, 1951: A Preliminary Report", *Proceedings of the American Philosophical Society*, vol. 96.
- Darvill, T. (2003), *Oxford Concise Dictionary of Archaeology*, New York: Oxford University Press.
- Fazeli Nashli, H., edna H. Wong, and D. T. Potts (2005), "The Qazvin Plain Revisited: A Reappraisal of the Chronology of Northwestern Central Plateau, Iran, in the 6th to the 4th Millennium BC", in: *Ancient Near Eastern Studies*, vol. 42.
- Gregg, M. W. and C, P, Thornton (2012), "A Preliminary Analysis of Prehistoric Pottery from Carleton Coon's Excavations of Hotu and Belt Caves in Northern Iran: Implications for Future Research into the Emergence of Village Life in Western Central Asia", *International Journal of Humanities*, vol. 19, no. 3.

- Harris, R. H. (2010), *Origins of Agriculture in Western Central Asia: An Environmental-Archaeological Study*, University of Pennsylvania Museum of Archaeology and Anthropology, Philadelphia.
- Hiebert, F. T. (2002), "The Kopet Dagh Sequence of Early Villages in Central Asia", *Paléorient*, vol. 28, no. 2.
- Kipfer, B. A. (2000), *Encyclopedic Dictionary of Archaeology*, New York: Kluwer Academic/Plenum Publishers.
- Kohl, P. L. (1984), "Central Asia: Palaeolithic Beginnings to the Iron Age", in: *Synthese*, Paris: Editions Recherche sur les Civilisations, vol. 14.
- Kohl P. L. (1992), "Central Asia (Western Turkmenistan)", in: *Chronologies in Old World Archaeology*, R. W. Ehrich (ed.), Chicago: University of Chicago Press.
- Nakamura, T. (2014), "Radiocarbon Dating of Charcoal Remains Excavated from Tappeh Sang-e Chakhmaq", in: *The First Farming Village in Northeast Iran and Turan: Tappeh Sang-e Chakhmaq and Beyond*, A. Tsuneki (ed.), February 10-11, (Program and Abstracts): 9-12. Tsukuba: University of Tsukuba.
- Nishiaki, Y. (2010), "A Radiocarbon Chronology for the Neolithic Settlement of Tall-e Mushki, Marvdasht Plain, fars, Iran", *Iran*, vol. 48.
- Pollard, A. M., D. R. Brothwell, A. Aali, S. Buckley, H. Fazeli, M. Hadian Dehkordi, T. Holden, A. K. G. Jones, J. J. Shokouhi, R. Vatandoust, and A. S. Wilson (2008), "Below the Salt: A Preliminary Study of the Dating and Biology of Five Salt-Preserved Bodies from Zanjan Province, Iran", *Iran*, vol. 46.
- Pollock, S., R. Bernbeck, and K. Abdi (2010), *The 2003 Excavations at Til-e Basi, Iran: Social Life in a Neolithic Village*, Mainz: Verlag Philipp von Zabern.
- Pollock, S., R. Bernbeck (With Contribution by N. Benecke, G. Castro Gessner, M. Daszkiewicz, J. Eger, A. Keßeler, N. Miller, M. Pope, P. Ryan and P. Sturm (2011), "Excavations at Munjukli Depe, Meana-Čaača Region, Turkmenistan", in: *Archäologische Mitteilungen aus Iran und Turan*, vol. 43.
- Rapp, G. Jr. and C. L. Hill (1998), *Geoarchaeology: The Earth Science Approach to Archaeological Interpretation*, New haven: Yale University Press.
- Rezvani, H. and K. Roustaei (2016), "Preliminary Report on Two Seasons of Excavations at Tappeh Deh Kheir, Bastam Plain, Northeast Iran", in: *The Neolithic of the Iranian Plateau: Recent Research*, K. Roustaei and M. Mashkour (eds.), Berlin: Ex Oriente.
- Roustaei, K. (2016), "Kalāteh Khān: A Sixth Millennium BC Site in the Shahroud Plain, Northeast Iran", in: *The Neolithic of the Iranian Plateau: Recent Research*, K. Roustaei and M. Mashkour (eds.), Berlin: ex oriente.
- Roustaei, K., M. Mashkour, and M. Tengberg (2015), "Tappeh Sang-e Chakhmaq and the Beginning of the Neolithic in Northeast Iran", *Antiquity*, vol. 89.
- Sharer, R. J. and W. Ashmore (2003), *Archaeology: Discovering Our Past*, New York: McGraw-Hill.
- Simmons, A. (2002), *Villages on the Edge: Regional Settlement Change and the End of the Levantine Pre-Pottery Neolithic, in Life in Neolithic Farming Communities: Social*

Organizations, Identity, and Differentiations, Ian Kuijt (ed.), New York: Kluwer Academic Publishers.

Tagaya, A. (2014), "Human Remains from Tappeh Sang-e Chakhmaq", in: *The First Farming Village in Northeast Iran and Turan: Tappeh Sang-e Chakhmaq and Beyond*, A. Tsuneki (ed.), Tsukuba: University of Tsukuba.

Weeks, L. (2013), "The Development and Expansion of the Neolithic Way of Life," in: *The Oxford Handbook of Ancient Iran*, D. T. Potts (ed.), Oxford: Oxford University Press.

Weeks, L., Karim Alizadeh, Lily Niakan, Kouros Alamdari, Mohsen Zeidi, Alireza Khosrowzadeh and Bernadette McCall (2006), "The Neolithic Settlement of Highland SW Iran: New Evidence from the Mamasani District", *Iran*, vol. 44.

Zeder, M. (2006), "A Critical Assessment of Markers of Initial Domestication in Goats (*Capra Hircus*)", *Documenting Domestication: New Genetic and Archaeological Paradigms*, M. Zeder, E. Emshwiller, B. Smith, D. Bradley (eds.), University of California Press, Berkeley, CA.

Zeder, M. (2011), *The Origins of Agriculture in the Near East*, *Current Anthropology* 52/S4: S221-S235.